

تحلیل ماهیت نشانه

از منظر سوسور و فارابی*

□ ندا راه‌بار^۱

□ مهدی خبازی کناری^۲

چکیده

نشانه‌شناسی بخش مهمی از مطالعات جدی سوسور در حوزه زبان‌شناسی است. از نظر سوسور، ماهیت نشانه به دو بخش دال و مدلول تقسیم می‌شود. در تلقی متعارف، دال امری بیرون از ذهن و مدلول امری درون‌ذهنی است. اما سوسور به تبعیت از کانت، دیدگاه متعارف را به چالش کشیده و خاستگاه تکوین هر یک را منطوقی در ذهن می‌داند. در سنت فلسفه اسلامی، فارابی نخستین فیلسوف زبانی است که به ساختار همزمانی زبان، صرف‌نظر از وجه تاریخی آن توجه می‌کند. وی با به کارگیری مفهوم لفظ و معقول، ضمن قراردادی خواندن روابط میان آن‌ها، خوانشی سوپرتکتیویستی از تحلیل ماهیت نشانه ارائه می‌دهد.

مقاله حاضر دو هدف دارد: نخست، دیدگاه سوسور و فارابی در باب ماهیت

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۸.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی (نویسنده مسئول) (n.rahbar.b@gmail.com).

۲. دانشیار دانشگاه مازندران (mkenari@yahoo.com).

نشانه بررسی خواهد شد. دوم، دیدگاه فارابی نسبت به لفظ و معقول و چگونگی روابط میان آنها در نسبت با دالّ و مدلول سوسور و اکاوی خواهد شد. **واژگان کلیدی:** فارابی، سوسور، دال و مدلول، لفظ و معقول.

۱. بیان مسئله

زبان‌شناسی بر خلاف بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و طبیعی که نسبتاً نوپیان هستند، از محدود گرایشاتی است که بنیاد آن به عصر باستان و دست‌نویسان سومری بازمی‌گردد. سومریان از نخستین زبان‌شناسانی بودند که زبان‌شناسی را به صورت دانشی نظری و در قالب علم نحو و دستور زبان تدوین و تنظیم نمودند. پژوهش‌های زبان‌محورانه و نظریه‌های زبانی آنها، نشانگر تلاش مداوم زبان‌شناسان باستان تا اواخر دوره معاصر است (یاکوبسن، ۱۳۸۵: ۲۵). در عصر حاضر نیز پیرس^۱ در میان مطالعات علوم طبیعی و انسانی، برای دانش زبان‌شناسی موقعیتی ممتاز قائل شده است (Peirce, 1965: 271). صرف‌نظر از این مسئله، گسترش ساختار زبان و دانش زبان‌شناسی، آن را وارد سایر عرصه‌های علمی و اجتماعی کرده است. سپیر^۲ معتقد است که زبان‌شناسی، خواسته و ناخواسته از مرزهای خود فراتر رفته و با بسیاری از مسائل مردم‌شناختی، فلسفه، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، سیاست و فرهنگ و هنر جامعه در ارتباط است (Sapir, 1929: 241). بنابراین دشوار است که بتوان حدودی برای زبان قائل شد و جایگاه اصلی آن را در علوم انسانی تعیین کرد؛ دغدغه‌ای که زبان‌شناس ساختارگرای قرن بیستم، فردینان دو سوسور^۳ به آن اندیشیده و تئوری وی، آغازگر جریان زبان‌شناسی تازه‌ای در سنت فلسفی - زبان‌شناختی معاصر است. سوسور به نحوی، از رویکردهای فلسفی کانت بهره می‌برد. تلاقی کانت و سوسور بدین نحو است که سوسور نیز همانند کانت، در جستجوی حدود ماهیت زبان و ابژه انضمامی آن است. وی تلقی سوپژکتیویستی کانت نسبت به سوژه و ابژه را در ساحت زبان به کار می‌برد.

1. Peirce.
2. Sapir.
3. Saussure.

در اندیشه کانت، سوژه و ابژه دو عنصر جدای از هم نیستند که یکی تعیین بخش دیگری باشد. بلکه سوژه به لحاظ معرفت‌شناختی، صرف‌نظر از اینکه ابژه را منطوی در خود دارد، به عنوان فاعل شناسا، ابژه را به مثابه امری منفک از خود مورد شناسایی قرار می‌دهد و از لحاظ هستی‌شناختی، قوام‌بخش ابژه بوده و عامل تعیین آن به شکل امری پدیدارگونه است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۶). سوسور در کتاب *درس‌گفتارهای زبان‌شناسی عمومی*، بنیادهای همزمانی زبان را مورد چالش معرفت‌شناختی قرار می‌دهد. در واقع اثر ذکرشده، انتقادی است به جریان‌های تاریخی - تطبیقی که صرفاً در آن، زبان از جنبه تحولات گفتاری و آوایی صرف‌نظر از ساختار و محتوا بررسی شده است. مطالعه سوسور در باب زبان، یک مطالعه کاملاً فلسفی است که رویکردهای معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه وی در باب زبان، گشودن حوزه تازه‌ای در قلمرو زبان‌شناسی ساختارگراست.

سوسور در این کتاب، نخستین پرسش معرفت‌شناسانه خویش را در باب چیستی ابژه انضمامی زبان مطرح می‌کند. در تفکر کانت، حدود و گستره ابژه منوط بر استیلای سوژه نسبت به آن است. سوژه و ابژه دو قطب مرتبط با یکدیگرند که ظهور یکی، منطوی در دیگری است. ابژه‌کانتی در نسبت با سوژه محقق می‌شود. به دیگر سخن، متعلق سوژه، ابژه‌ای است فراگیر که محدود در سوژه است. سوسور نیز تحت تأثیر کانت، در جستجوی یافتن ابژه انضمامی زبان است. ابژه زبان می‌بایست در حیطه سوژه و متعلق شناسای آن باشد. بنابراین ابژه زبان دارای دو ویژگی فراگیری و انضمامیت است (همان: ۲۹) که هر دو، ویژگی‌های کلیدی متعلق شناخت، در معرفت‌شناسی کانت است، در تلقی سوسور نیز زبان دارای این دو ویژگی بسیار مهم است. سوسور معتقد است که زبان به دلیل ویژگی فراگیری و تحول‌پذیری می‌تواند از قالب‌های خود همانند مفهوم عقل^۱ در اندیشه کانت فراتر رود. بنابراین می‌بایست دارای حدود مشخصی باشد. ابژه معرفت‌شناختی، زمانی ابژه حقیقی است که دارای این دو ویژگی باشد. از نظر سوسور، ابژه انضمامی زبان نمی‌تواند خارج از جهان ذهن

باشد. اگر در زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، سوژه و ابژه و به تعبیر سوسور دال^۱ و مدلول^۲ منفک از یکدیگرند، به نحوی که دال امر بیرونی، و مدلول امر ذهنی است، در زبان‌شناسی ساختارگرا یا همزمانی، دال و مدلول هر دو صورت ذهنی دارند و خاستگاه تکوین هر یک، منطوی در ذهن است. سوسور با تفکیک ماهیت نشانه به دال و مدلول سعی می‌کند به تناسب، نسبت زبان و ذهن و زبان و جهان را در ساحت معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بررسی کند. از سوی دیگر در سنت فلسفه اسلامی، فارابی نخستین فیلسوفی است که به ساختار همزمانی زبان صرف‌نظر از وجه تاریخی آن توجه عمیق می‌کند. وی در کتاب الحروف، ماهیت نشانه را به الفاظ و معقولات تعبیر می‌کند و وجوه تکوین هر دو امر را منطوی در ساختار ذهن می‌داند. به نظر می‌رسد فارابی نیز با دغدغه‌ای سوژکتیویستی، بنیاد لفظ و معقول را به ذهن نسبت می‌دهد و توجه به این مسئله، بنیاد منطق و معرفت‌شناسی تفکر وی است.

هدف ما در این جستار، تبیین این مسئله است که تلقی فارابی از لفظ و معقول چیست و چه نسبتی میان عناصر ذکرشده برقرار کرده است؟ این رویکرد در نسبت با نشانه‌شناسی سوسور چگونه تبیین می‌شود؟

۲. فرضیه پژوهش

فرضیه نخست بر این مبناست که فارابی قرن‌ها قبل در سنت فلسفه اسلامی، تلقی تازه‌ای نسبت به زبان در نسبت با زبان‌شناسی همزمانی در غرب داشته است که در تناظر با دیدگاه سوسور در باب ساختار و محتوای درونی زبان است. در فرضیه بعدی گفته می‌شود که تقسیم ماهیت نشانه به الفاظ و معقولات و روابط قراردادی میان آن‌ها در ساختار فلسفی - زبانی تفکر فارابی، نگرش تازه‌ای است که در نوع خود نسبت به زمانه حاضر در آن بدیع و تازه است و این نوع نگرش قرابت بسیار نزدیکی با مفهوم دال و مدلول در اندیشه سوسور دارد.

1. Signifier.
2. Signified.

۳. اهمیت و ضرورت

فهم حدود زبان و یافتن ابژه انضمامی و فراگیر آن، مهم‌ترین دغدغه سوسور در زبان‌شناسی وی است. به گفته سوسور، ابژه انضمامی زبان منطوی در ساختار ذهن و لایه‌های درونی آن است. وی این دیدگاه سوپژکتیویستی نسبت به زبان را در تبیین محتوا و ساختار درونی زبان به کار می‌برد. دال و مدلول در این نگاه، ساختاری ذهنی داشته و خاستگاه تکوین هر یک منطوی در ذهن است. فارابی این رویکرد سوپژکتیویستی را قرن‌ها قبل در زبان‌شناسی خویش به کار گرفته است.

پژوهش حاضر قصد دارد اهمیت نشانه‌شناسی فارابی و تلقی وی از لفظ و معقول را به شکلی فلسفی و زبان‌شناختی در نسبت با دال و مدلول سوسور بیان کند. تناظر و کنار هم قرار دادن دو رویکرد فکری، این شایستگی را به طرح فارابی می‌دهد تا در چارچوب مطالعات زبان‌شناختی جدید تحلیل و تبیین شود.

۴. ماهیت نشانه

۴-۱. دال و مدلول؛ لفظ و معقول

مهم‌ترین دغدغه سوسور و کانون مطالعات جدی وی در باب زبان، نشانه‌شناسی است. به زعم وی زبان بیش از هر چیز، نظامی از نشانه‌هاست و برای فهم ساختار و محتوای زبان باید به سراغ نشانه‌شناسی رفت (کالر، ۱۳۹۳: ۱۰۶). به باور سوسور، در نشانه‌شناسی می‌توان بنیادهای درونی زبان را به لحاظ ساختار و محتوا مورد نقد و بازاندیشی قرار داد. زبان بیشتر از جنبه آوایی و کلامی که منوط بر مطالعات تاریخی - تطبیقی در باب زبان است، نوعی اندیشیدن به محتوا و ساختار درونی لایه‌های آن است. از لحاظ ساختاری به نظر می‌رسد زبان فهرستی از واژگان و اصطلاحاتی است که معادل آن در جهان خارج وجود داشته است. این دیدگاه از نظر سوسور بسیار ساده‌انگارانه است؛ زیرا متضمن مقدمات از پیش تعیین شده‌ای است که مقدم بر ماهیت اشیاست (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۵). یک نام صرفاً واژه‌ای نیست که مبتنی بر شیء بیرونی بوده و با ثبات و عینیت واژه بر شیء همراه شده است. به عقیده سوسور، روابط میان دال و مدلول،

روابطی تفاوتی^۱ است که به وجهی ایجابی و سلبی در نسبت با یکدیگر صورت‌بندی می‌شوند.

از نظر سوسور، ماهیت نشانه به دو بخش دال (صورت آوایی) و مدلول (مفهوم) تقسیم می‌شود. هدف وی از این کار، تعیین حدود شناخت است که به نوعی دغدغه معرفت‌شناسی کانت است (Kant, 1998: 387-393). از لحاظ محتوا، ماهیت نشانه‌های زبانی سوپژکتیویستی است (بالو و خبازی کناری، ۱۳۹۵: ۴۰). سوسور بر آن است تا با تبعیت از کانت در ساحت معرفت‌شناسی، روابط میان ذهن و زبان و بالطبع زبان و جهان را شناسایی کند. به باور وی، دال و مدلول به لحاظ معرفت‌شناختی، به جهان بیرون ارجاع نمی‌یابند (F97, E65, P96)؛ بلکه جایگاه هر یک از عناصر، منطوی در ساختار ذهن است. به گفته سوسور، «دال و مدلول امری روان‌شناختی هستند که همچون زنجیره‌هایی تداعی‌شده در ساختار ذهن وحدت می‌یابند» (F98, E65-66, P96). بنابراین دال و مدلول به چیز بیرونی تعلق نمی‌گیرند، بلکه خاستگاه تکوین هر یک از عناصر به لحاظ معرفت‌شناختی منطوی در ذهن است. در سنت اسلامی، فارابی در تحلیلی تازه، ساختار زبان را سوپژکتیو دانسته و امکان تعیین لفظ و معقول را در ساحت ذهن فراهم می‌کند. وی در کتاب *الحروف* به طور مجزا به تبیین ساختار الفاظ و معقولات می‌پردازد و نشان می‌دهد که الفاظ ابتدا به امور معقول دلالت می‌کنند و جایی که معقول نباشد، الفاظ نیز وجود نخواهند داشت (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). فارابی نیز همچون سوسور، تلقی متعارف ارسطویی مبنی بر منفک بودن دال و مدلول و یا الفاظ و معقولات را از هم نمی‌پذیرد. وی با رویکردی معرفت‌شناختی ضمن تحلیل دقیق مفهوم لفظ و معقول، در مقام یک فیلسوف زبان، به نوع روابط میان لفظ و معقول نیز اشاره می‌کند. از منظر فارابی، زبان‌شناسی این قابلیت را دارد که به عنوان دانشی بنیادین از لحاظ ساختار و محتوا مورد بازبینی و نقد قرار گیرد. از لحاظ ساختار، فارابی نیز همچون سوسور، الفاظ و معقولات را عناصری می‌داند که به وجهی تفاوتی کنار هم

1. Differential.

۲. علامت اختصاری F, E, P, به ترتیب متن فرانسوی، متن انگلیسی و متن فارسی درس‌گفتارهای زبان‌شناسی عمومی سوسور است.

قرار می‌گیرند. به زعم وی، نامیدن بر یک شیء کاری بسیار دشوار و قابل تأمل است و در واقع، حاکی از وجود تفاوت میان نشانه‌های زبانی است؛ چنان که اگر تفاوت نباشد، هیچ نوع نامیدنی بر شخص یا شیء وجود نخواهد داشت (همان).

۲-۴. نسبت لفظ و معنا (معقول) در اندیشه فارابی تا دال و مدلول در

اندیشه سوسور

زبان نظامی از نشانه‌هاست که مهم‌ترین ویژگی آن، پیوند اصیل میان دال و مدلول است (F32, E15, P32). دال و مدلول دو مؤلفه بنیادی در نشانه‌شناسی است که نقطه عطف علم زبان‌شناسی است. در ظاهر به نظر می‌رسد که ما در مورد دو امر مستقل از هم گفتگو می‌کنیم، اما به گفته سوسور، دال و مدلول دو موضوع جدا از هم نیستند. یک نشانه زبانی، یک امر یکپارچه و کل واحدی است که در مقام تحلیل، آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کنیم (F99, E67, P97). نشانه‌های زبانی نه به این معنا که پیونددهنده یک شیء به یک نام و یا یک مفهوم به یک تصویر صوتی است، بلکه تصویر صوتی همان اثر ذهنی است و حواس‌ها نمایش‌دهنده آن است (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۶). در تلقی متعارف، دال امری بیرونی و مدلول امری ذهنی است، که به نوعی متأثر از نظریه مطابقت ارسطویی است. اما در تفکر کاتتی سوسور، نشانه‌های زبانی جنبه بیرونی نداشته و هر دو منطوی در ساختار ذهن است. به دیگر سخن، دال و مدلول ساختارهایی سوپژکتیو و وابسته به ذهن هستند (F98, E65-66, P96). در تبیین دقیق‌تر نگرش سوژه‌محورانه سوسور، دال و مدلول ساختاری منطوی در ذهن دارند که مدلول معطوف به تصور مفهوم در ذهن، و دال تعیین وجه صوری زبان همچون آوا و نوشتار است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۲).

در سنت اسلامی، فارابی به سوپژکتیو بودن نشانه‌های زبان اشاره صریحی داشته است. وی در کتاب *الحروف* از نشانه‌های زبانی دال و مدلول به الفاظ و معقولات تعبیر می‌کند. الفاظ یا همان صوت‌آوایی در حقیقت وجه تحقق‌یافته امر معقول است که به حواس درمی‌آید. به گفته فارابی، الفاظ از همان آغاز بر امر معقول دلالت می‌کنند تا آنجا که بدون امر معقول، الفاظ تداعی نمی‌شوند. فارابی در تقسیم‌بندی موضوعات

منطق، آن‌ها را به دو بخش معقولات و الفاظ تقسیم می‌کند. گویا لفظ و امر معقول (معنا)، بنیاد معرفت‌شناختی و منطق فارابی است. معقول از جهت دلالت بر لفظ و لفظ از جهت دلالت بر معقول (فارابی، ۱۳۴۸: ۵۸؛ همو، ۱۹۸۶: ۱۷)، هر دو امری پیوسته با هم و منطوی در ذهن هستند. الفاظ در امر معقول تداعی شده و معقول بدون وجود الفاظ عقلانی نخواهد بود. فارابی در تصریح دلالت معقول بر لفظ، و لفظ بر معقول می‌گوید:

«رأی خود را در ذهن با اندیشیدن تصحیح می‌کنیم و در ذهن خود امور و معقولاتی اقامه می‌کنیم که کار آن‌ها اصلاح کردن آن رأی است و گاه همین امور و معقولات را که برای تصحیح رأی ضرورت دارد، در خطاب به طرف خودمان که می‌خواهیم رأی او را تصحیح کنیم با کلمات به زبان می‌آوریم» (۱۳۴۸: ۴۸).

به نظر می‌رسد فارابی با تصحیح معقول به لفظ و لفظ به معقول، قائل به دوری زبان‌شناختی است. از نظر وی، الفاظ نمایش آوایی است که پیش از ادراک منطوی در ذهن بوده و تصویر صوتی آن به ادراک حواس رسیده است. الفاظ چنانچه در ساحت امر معقول قرار نگرفته باشند، از اقسام الفاظ نخواهد بود؛ زیرا الفاظ کامل، دلالت آن‌ها بر معانی خود و اتصاق آن بر شیء، پس از معقول شدن تحقق می‌یابد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). فارابی در این باب می‌گوید:

«لأنهم إنما يرون أنّ الألفاظ إنما أحدثت بعد أن عقلت الأشياء، وأنّ الألفاظ إنّما تدلّ أولاً على ما عليه الأمور في العقل من حيث هي معقولة ومتى حدث للعقل فيها فعل خاصّ... فلذلك يجب أن تجعل الدالة عليها وهي مفردة مثال أول وباقيها مشتقة منها، مثل "الضرب" فإنه مثال أول و"الضارب" و"يضرب" و"ضرب" و"سيضرب" و"مضروب" وأشباه ذلك مشتقة...» (۱۹۸۶: ۷۴).

در این متن، ساختار الفاظ و معقولات هر دو یکپارچه و منطوی در ذهن است. تعیین ساختار هر دو در ذهن با مصادر متعدد اشتقاق می‌یابد. یعنی اشتقاق واژه‌ها از یک مصدر، فعل خاص عقل است و هر واژه مشتق شده، بر معنای خاص خود دلالت می‌کند. ابن سینا نیز تحت تأثیر معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی فارابی، وجود موجود را مسبوق به ادراک عقلانی از آن می‌داند. وی با تأکید بر نقش ذهن در ادراک الفاظ و

داده‌های حسی می‌گوید ذهن داده‌های خود را به جهان انعکاس می‌دهد و داده‌های حسی پراکنده را به صورت نظام‌مند و منسجم دریافت می‌کند. به دیگر سخن، الفاظ و داده‌های حسی در ساحت عقل معنادار شده و به صورت حکمی معرفت‌شناختی صادر می‌شوند. در نظر ابن سینا وجود ذهن، وجود موجود را اثبات می‌کند. وی در *التعلیقات* به صراحت این مسئله را تبیین کرده است:

«كُلُّ موجودٍ إِنَّمَا يَصَحُّ وجوده بعد أن يسبقه تصوّر عقليّ أو خياليّ. قد بان ذلك في العلوم الإلهيّة وأنّه لو لم يكن تصوّر، لم يَصِحَّ وجود شيء، إذ الموجودات كلّها تابعة للتصوّرات العقليّة وهي الإرادات بالحقيقة...» (۱۳۷۹: ۱۹۸).

مطابق این گفته، موجودیت یک شیء و یا فهم یک لفظ، مسبوق بر ادراک عقلانی از آن است. در حقیقت ادراک واقع، ادراک عقلانی است.

تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی در نظر ابن سینا و فارابی، به سوپژکتیو بودن گزاره‌های شناختی مرتبط است. در نگاه فارابی نیز ادراک عقلانی شرایط تحقق فهم الفاظ است. وی در این باب می‌گوید:

«... فحينئذ إما أن لا تكون تلك ألفاظ و إما أن تكون غير كاملة. فإنّ الكاملة منها هي التي حصلت دالّة عليها بعد أن صارت معقولة بفعل للعقل فيها خاصّ. فلذلك يجب أن تُجعل الدالّة عليها وهي مفردة مثالات أول...» (۱۹۸۶: ۷۴).

مطابق متن، الفاظ زمانی عینیت می‌یابند که دلالت عقلانی یافته و فهم‌پذیر شوند. صرف نظر از این مسئله، مقولات که در کتب منطقی و فلسفی ارسطو، بنیاد شناخت معرفی شده است، ظرف تحقق شناخت ماهیات اشیا در شکل ذهنی و عینی آن است. به دیگر سخن، مقولات در حکم قالب‌های شناختی به شکل گسترده و عام ناظر بر شناخت جهان هستند. برقراری رابطه میان ذهن و عین به واسطه امر مشترکی به نام مقولات شکل می‌گیرد. مقولات هم به وجود ذهنی احاطه داشته و هم رویدادهای بیرونی را در بر می‌گیرند (خبازی کناری، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴). از نظر ارسطو، هیچ شناختی خارج از حوزه مقولات رخ نمی‌دهد. مقولات به صورت حوزه‌ای عام و جهان‌شمول، فهم اشیا را امکان‌پذیر می‌سازد.

فارابی به منظور تبیین عمیق‌تر روابط میان الفاظ و مقولات، خاستگاه هر دو را

منطوی در ذهن دانسته و هر یک را عامل فهم دیگری می‌داند. وی در کتاب الحروف مقولات ارسطو را معقولاتی نام نهاده که الفاظ و مقولات با ورود بر آن‌ها صورت معقول یافته و به شکل نام‌آوا و یا گفتار ادا می‌شوند. گویا الفاظ پیش از ورود به ساحت امر معقول، داده‌های خام انتزاعی هستند که نمی‌توانند در زمره الفاظ قرار گیرند. آن‌ها پس از معقول واقع شدن به ظهور رسیده و مسبوق به معنا می‌شوند. به زعم فارابی، جنبه بیرونی زبان (الفاظ) در واقع صورت تداعی شده همان امر معقول است که به شکل آوا و گفتار بیان می‌شود. همان طور که در نگاه سوسور، جنبه‌های بیرونی زبان مورد تردید قرار گرفته و ساختار دال و مدلول منطوی در ذهن است، در تفکر فارابی نیز محل تقرر لفظ و معقول در ساحت ذهن است. گویا دال در ظرف مدلول صورت ذهنی یافته و همه چیز به مدلول منتهی می‌شود. از طرف دیگر لفظ نیز در ساحت معقول تقرر یافته و معقول واقع شدن عامل تداعی لفظ است.

۴-۳. نسبت دال و مدلول یا لفظ و معقول؛ قراردادی^۱ یا طبیعی

مسئله قراردادی بودن زبان از دیرباز در مباحث نشانه‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است و پیشینیان هر یک به قراردادی یا طبیعی بودن زبان اشاره داشته‌اند. از نظر سوسور، قراردادی بودن نشانه‌های زبانی، ارتباط مستقیمی با اختیاری بودن آن دارد. به زعم وی، روابط میان دال و مدلول اختیاری است؛ بدین معنا که هیچ رابطه و پیوند درونی میان صورت آوایی (دال) و مفهوم ذهنی (مدلول) وجود نداشته است. تفاوت میان زبان‌ها و گوناگونی‌های آن، مؤید همین گفته است (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۸). سوسور تأکید می‌کند که اختیاری بودن دال و مدلول، رابطه آن دو را به صورت وضعی و قراردادی قلمداد می‌کند. به گفته وی، هیچ پیوند ضروری و ذاتی میان دال و مدلول وجود ندارد. دال در قالب آوا و نوشتار، بسته به زمان و مکان خاص خود، صورت‌های متفاوتی داشته است. اما مدلول همه زبان‌ها مشترک و ثابت است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۳). همان طور که اشاره شد، رابطه میان نشانه‌های زبانی، اختیاری است. واژه اختیاری^۲ ضرورتاً

1. Conventional.
2. Arbitraire.

به این معنا نیست که گویندهٔ واژه در هر زمانی قادر به تغییر وضعی آن خواهد بود. شخص تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند واژگانی را که جامعه پذیرفته است، تغییر دهد. نشانه‌ها از این نظر اختیاری هستند که در واقعیت پیوند ذاتی میان دال و مدلول وجود ندارد (سوسور، ۱۳۹۵: ۱۰۰). فارابی در پرداختن به مسئله طبیعی یا قراردادی بودن الفاظ، بسیار تحت تأثیر ارسطوست. ارسطو به دلالت وضعی الفاظ بر معقول باور داشته و آن را مورد تأکید قرار داده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۲۵۷). اگرچه صاحب‌نظرانی بودند که دیدگاهی بر خلاف دیدگاه ارسطو ارائه کردند. به عقیده آن‌ها رابطه میان لفظ و معانی آن‌ها، رابطه‌ای طبیعی و ذاتی است. یک لفظ باید با طبیعت شیء سنخیت داشته باشد و در صورت عدم وجود مطابقت، نمی‌توان آن لفظ را بر شیء منظور کرد.

رساله کراتولوس افلاطون مستند این گفته است. اهمیت رساله کراتولوس افلاطون، در پرداختن به ماهیت زبان و ساحات معرفت‌شناختی آن است. بخشی از گفتگوهای سقراط و کراتولوس در این رساله، بر طبیعی و ذاتی بودن زبان اشاره دارد. کراتولوس متفکری ذات‌گراست که بر درستی نام‌ها بر اشیا تأکید داشته است. به عقیده وی، طبیعت خود نام شیء را بر آن می‌نهد و این مسئله به صورت ذاتی در طبیعت در حال رخ دادن است. به عبارتی، نام درست هر شیء، نامی است که طبیعت به آن داده است (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۸۹/۲، بند ۳۸۲). به زعم کراتولوس، زبان امری طبیعی است نه قراردادی (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۴). اشیا نام‌هایی را با خود حمل می‌کنند که ضرورتاً گویای مسمای آن‌هاست. به نظر کراتولوس، معانی واژه‌ها در یک فرایند طبیعی و دیالکتیکی بدون دخالت تجمعی از افراد انسانی شکل می‌گیرد (همان: ۷۵). اما ارسطو می‌گوید:

«آوای گفتار [واژه] وقتی یک نام تلقی می‌شود که طبق قرارداد بر چیزی دلالت کند. می‌گوییم طبق قرارداد، زیرا هیچ نامی به صورت طبیعی نام نیست، مگر اینکه تبدیل به نماد شده باشد. آوای برآمده از الگوی حیوانات، بیانگر چیزی هست، اما نام نیست» (Aristotle, 1991: 25 (16a19)).

به زعم ارسطو، میان الفاظ و آنچه بر شیء اطلاق می‌شود، هیچ گونه نسبت و سنخیتی وجود ندارد. تنها از طریق قرارداد می‌توان به ارتباط میان لفظ و معقول پرداخت. به گفته فارابی، دو امر معقول و محسوس به طور عام از آن جهت که جامعه

و فرهنگ زمانه پذیرفته است، امر معقول منطوی در ذهن، و امر محسوس تعیین شیء در طبیعت است و این باور که در تمامی جوامع یکسان تلقی شده است، به حسب طبع و ذات است. وی صراحتاً بر این موضوع تأکید داشته است که دلالت الفاظ بر معقول و معقول بر الفاظ، امری قراردادی و وضعی است. او در فرازی از شرح بر باری ارمنیاس ارسطو می‌گوید:

«... نسبة المعقولات التي في النفس إلى الموجودات خارج النفس نسبة حاصلة بالطبع. وأما النسبة التي للمعقولات إلى ألفاظ وهي نسبة دلالة ألفاظ عليها فهي نسبة بوضع وبشرع ساذج» (فارابی، ۱۳۸۶: ۲۷؛ همو، ۱۳۹۶: ۳۳).

مطابق آرای فارابی، نسبت معقول و محسوس از آن جهت که تغییری در وضعیتشان ایجاد نخواهد شد، نسبتی طبیعی است؛ اما دلالت میان الفاظ و معقولات، دلالتی قراردادی است و بر حسب شرایط جامعه و واضعان قوانین و کلمات شکل می‌گیرد. به باور فارابی، دلالت وضعی واژگان و معانی آن‌ها در ارتباط تنگاتنگی با شرایط اجتماعی و فرهنگی و نحوه زندگی و نوع آداب و رسوم مختص هر جامعه است. وی در طرح مدینه فاضله، به طریقه وضع قوانین و واژگان در نسبت با چگونگی زیستن افراد جامعه توجه عمیق داشته است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۲۵۶-۲۵۷). به زعم وی، وضع قوانین در حوزه افعال و رفتار، منطبق بر شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه تحقق می‌یابد. اما وضع الفاظ و کلمات، به وجه نظری و زبانی مرتبط است. اما در این نکته تردیدی نیست که در نگاه فارابی، منشأ پیدایش قوانین چه در قالب قوانین اجتماعی و چه در الفاظ، در گرو وضعی بودن زبان است.

نتیجه‌گیری

دستاورد فارابی در حوزه نشانه‌شناسی، در حقیقت دستاورد تازه‌ای است که فارابی را به عنوان فیلسوفی زبان‌شناس به سنت فلسفی - زبان‌شناختی غربی و اسلامی معرفی می‌کند. بسیاری از مفاهیم زبان‌شناختی سوسور و فیلسوفان تحلیلی، مفاهیم تازه‌ای نیستند؛ زیرا قرن‌ها پیش در سنت فلسفی - اسلامی، فارابی با تحلیل‌های معرفت‌شناسانه و زبان‌شناسانه خویش در باب زبان و ماهیت آن، آغازگر جریان تازه‌ای در زبان‌شناسی

اسلامی بوده است، به نحوی که می‌توان رویکردهای زبان‌شناختی وی را در نسبت با زبان‌شناسی سوسور مورد تطبیق و واکاوی قرار داد. فارابی نیز همانند سوسور، زبان را از وجوه فلسفی آن مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر وی، زبان این قابلیت را دارد که در ساحت فلسفه بتوان به بنیادهای درونی آن رجوع کرد. با توجه به سنتی که فارابی در آن می‌زیسته و توجهی که بیش از پیش به ساختار نحوی واژگان می‌شده است، مطالعه همزمانی وی در باب ساختار و محتوای درونی زبان بسیار حائز اهمیت است. از نظر وی، دال و مدلول که در کتاب الحروف آن را لفظ و معقول می‌نامد، به لحاظ ساختاری و به شکلی سلبی و ایجابی، در روابطی تفاوتی کنار هم قرار گرفته و در محتوا نیز هر یک دارای ماهیتی سوپزکتیویستی هستند. به دیگر سخن، الفاظ در آغاز امری معقول بوده و بعد به حواس درمی‌آیند. فارابی در تبیین برقراری روابط میان زبان و منطق (ذهن)، به جایگاه الفاظ و مقولات که منظوری در ذهن است، اشاره می‌کند. مفاهیم منطقی در قالب زبان شکل گرفته و زبان نیز در منطق وجوه خود را تقرر می‌بخشد. معقول که جایگاه آن منظوری در ذهن است، در واقع مقولاتی است که الفاظ پیش از شکل صوری و آوایی، نخست وارد آن شده و صورت‌بندی می‌شوند و در آخرین مرحله عینیت‌یافتگی، به شکل الفاظ آوایی خارج می‌شوند. به عقیده وی بدون وجود معقول، الفاظی وجود نخواهد داشت.

بنابراین فارابی با رویکردی معرفت‌شناسانه، ماهیت نشانه را سوپزکتیو فرض گرفته است که این نوع تلقی فکری در تناظر با زبان‌شناسی سوسور است. صرف‌نظر از این مسئله، فارابی در راستای تفاوتی بودن روابط میان دال و مدلول (لفظ و معقول)، به قراردادی بودن نوع روابط نیز اشاره می‌کند. چنین نگرشی در حقیقت، نقد تازه‌ای است که وی بر سنت فلسفه زمانه خود که مبتنی بر ذات‌گرایی بود، وارد کرده است.

کتاب‌شناسی

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *فلسفه و ساحت سخن*، چاپ دوم، تهران، هرمس، ۱۳۹۰ ش.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۳. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، کراتولوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰ ش.
۴. بالو، فرزاد، و مهدی خبازی کناری، ناصر خسرو، سوسور، تهران، حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵ ش.
۵. خبازی کناری، مهدی، «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»، *دوفصلنامه علمی - تخصصی معارف منطقی*، سال سوم، شماره ۱ (پیاپی ۴)، بهار و تابستان ۱۳۹۵ ش.
۶. خبازی کناری، مهدی، و فرزاد بالو، *افلاطون، سوسور*، تهران، حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵ ش.
۷. سوسور، فردینان دو، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۹۵ ش.
۸. فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن طرخان، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
۹. همو، *احصاء العلوم*، مقدمه و شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م.
۱۰. همو، *شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة*، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.
۱۱. همو، *کتاب الحروف*، تحقیق و مقدمه و تعلیق محسن مهدی، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.
۱۲. کالر، جانانان، *فردینان دو سوسور*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۹۳ ش.
۱۳. یاکوبسن، رومن، *روندهای بنیادین در دانش زبان*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۸۵ ش.
14. Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*, Jonathan Barnes (Ed.), The Revised Oxford Translation, Vol. 1, Princeton University Press, 1991.
15. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, Paul Guyer & Allen W. Wood (Eds., Trans.), Cambridge University Press, 1998.
16. Peirce, C. S., *Collected Papers*, Cambridge Mass, 1965.
17. Sapir, E., *The Status of Linguistics as a Science*, Language 5(4), 1929.
18. Saussure, Ferdinand de, *Course in General Linguistics*, Wade Baskin (Trans.), Perry Meisel & Haun Saussy (Eds.), Columbia University Press, 2011, 2013.
19. Saussure, Ferdinand de, *Cours de linguistique générale*, Publié par Charles Bailly et Albert Sechehaye, avec la collaboration de Albert Riedlinger, Édition critique Préparée par Tullio de Mauro, France, 1997.